

از  
دفتر همکاری حوزه و دانشگاه  
زیر نظر محمد تقی مصباح یزدی



## رابطه ارزش با واقعیت

بسم الله الرحمن الرحيم

از دیرباز علوم بشری به دو دسته نظری و عملی تقسیم شده و فلسفه و ریاضیات و علوم طبیعی در دسته اول و اخلاق و علوم سیاسی در دسته دوم قرار داده شده است و حتی گاهی عقل انسانی بلحاظ درک مسائل دسته اول، بنام عقل نظری و از نظر درک مسائل دسته دوم بنام عقل عملی نامیده شده و چنین تصویری را بوجود آورده است که گویا انسان دارای دو عقل میباشد.

روشن است که ملاک این دسته بندی، وجود و عدم رابطه علوم با رفتار اختیاری انسان است، یعنی علومی که از واقعیات هستی بحث میکنند بنام علوم نظری نامیده شده اند و علومی که از عمل و رفتار انسان بحث میکنند و دستورها و پیشنهادهایی برای رفتار انسان ارائه میدهند بنام علوم عملی نامگذاری شده اند، به عبارت دیگر علوم نظری از آنچه هست و علوم عملی از آنچه باید با عمل اختیاری انسان بوجود بیاید بحث می کنند. و گاهی دسته اول بنام علوم واقعی یا توصیفی و دسته دوم بنام علوم دستوری یا تکلیفی نامیده میشوند.

دسته بندیهای مشابه دیگری نیز انجام گرفته که از جمله آنها تقسیم معارف بشری به علوم حقیقی و علوم اعتباری و تقسیم به معارف علمی و معارف ارزشی است. و انتخاب واژه «معارف» به جای «علوم» در تقسیم اخیر باین لحاظ است که به نظر بعضی از اندیشمندان، مسائل ارزشی را نمیتوان از قبیل مسائل علمی دانست و تنها میتوان واژه «معرفت» را که معنای وسیعتری دارد در مورد آنها بکار برد.

تا آنجا که این تقسیمات و دسته‌بندیها مربوط به اصطلاحات و قراردادهای باشد جای بحث و مناقشه نیست ولی از آنجا که با اختلاف نظرهای بنیادی در باره انواع معارف انسانی و کیفیت پیدایش آنها و مخصوصاً رابطه ارزشها با واقعیتها ارتباط پیدا میکند زمینه بحثهای جدی فراهم میشود که نمیتوان به آسانی و با چشم پوشی از کنار آنها گذشت. و به همین دلیل است که در عصر جدید در فلسفه اخلاق و همچنین در فلسفه حقوق، مباحثی تحت عنوان رابطه ارزش با واقعیت مطرح شده و اساس اختلاف نظرهایی را در مکتبهای مختلف، تشکیل داده است.

ن. آر. پولانتراست مینویسد: روابط «واقعیت و ارزش»، یعنی «بودن» و «بایست بودن» از جمله مسائل اساسی و کلیدی است که در علم حقوق، طرح میشود. انتخاب منابع و مبانی و معیار ارزش و شیوه تدوین و تفسیر یا مطالعه منظم و منطقی حقوق، بعنوان موضوع مطالعه، حقوق دانان را ناچار می‌سازد که در آغاز مطالعه، موضع خود را در باره این مسأله بطور ضمنی یا صریح، روشن کنند.

این کوشش نسبتاً نو است زیرا اگر چه بسیاری از فلاسفه حقوق و جامعه‌شناسان کوشیده‌اند تا وحدت واقعیت و ارزش را در حقوق بنیان گذارند و لیکن در بیشتر موارد، مطالعات آنان نه برای روشن ساختن مسأله، بلکه برای اعلام وضوح آن انجام شده است. یعنی به جای حل مسأله، آنرا حل شده اعلام داشته‌اند. در حالیکه غالباً میان نظرات مختلف و حتی آشتی ناپذیر، التقاط و سازش بعمل می‌آید در حالیکه معلوم نیست مطالعه از کجا آغاز شده و به کجا رسیده است.»

بدیهی است در چنین شرایطی اعلام سخن نهائی، کار آسانی نیست ولی کوشش ما بر این است که در حد توان و اقتضاء مقام، گامی در جهت روشن کردن این مسأله اساسی و کلیدی برداریم.

بنظر ما علت اصلی پیچیدگی مسأله رابطه ارزش با واقعیت و آشفتگی سخنان اندیشمندان در این زمینه دو چیز است: یکی ابهام مفهوم «ارزش» و «اعتبار» و مانند آن دوازده واژه‌هایی که در این موارد به کار میرود و احیاناً اشتراک لفظی آنها بین چند معنای کمابیش متفاوت؛ و دیگری خلط بین جهات لفظی و ادبی و جهات مفهومی و ذهنی و جهات فلسفی و عینی و سایر جهات مختلفی که به نحوی ارتباط با این مسئله دارند.

از اینرو نخست به توضیح مفاهیم ارزش و اعتبار و باید و نباید که شایع‌ترین واژه‌ها در این مبحث میباشد می‌پردازیم، سپس اشاره ای به جهات مختلف بحث و تفکیک آنها از یکدیگر مینماییم و آنگاه به متن مسأله پرداخته، راه حلی که به نظر میرسد ارائه خواهیم داد.

## ارزش

واژه ارزش گاهی مرادف با مطلق مطلوبیت به کار میرود و به معنای ملایمت و تناسب چیزی یا کاری با یکی از خواسته های انسانی می باشد. این مفهوم تقریباً وسیع ترین معنای ارزش است که هم در مورد اشیاء عینی و هم در مورد افعال و اقوال، استعمال میشود. و هم شامل اموری میشود که مستقیماً مورد رغبت انسان است و هم اموری که بطور غیر مستقیم و بعنوان واسطه ای برای رسیدن به مطلوب اصلی مورد رغبت قرار میگیرند و به عبارت دیگر هم شامل هدف و هم شامل وسیله میشود.

معنای دوم ارزش، مفید بودن است که در مورد اشیاء یا افعالی که وسیله ای برای رسیدن به مطلوب اصلی میباشند به کار میرود.

معنای سوم ارزش، مطلوبیت بالا صاله است که فقط شامل اموری میشود که مورد رغبت اصلی واقع میشوند و با اصطلاح صفت هدف قرار میگیرد و در مقابل معنای دوم می باشد. کسی که کار میکند تا پولی بدست بیاورد و با آن غذائی تهیه کند تا با خوردن آن شکمش را سیر کند پول و غذا و خوردن و سیری مطلوب اوست و به معنای اول همه آنها دارای ارزش است ولی به معنای دوم پول و غذا و خوردن ارزشمند است و به معنای سوم فقط سیری دارای ارزش خواهد بود.

معنای چهارم ارزش، مطلوبیت نسبی و اضافی است و در موردی به کار میرود که دو چیز باهم مقایسه شوند و یکی دارای مطلوبیت بیشتری باشد بطوری که از دست دادن دیگری برای رسیدن به آن صحیح باشد در اینصورت چیزی که دارای مطلوبیت بیشتری است و در مقام تعارض، مورد ترجیح قرار میگیرد متصف به ارزش میگردد. ارزش اقتصادی از این قبیل است که نسبت به اشیائی که مطلوبیت مساوی داشته باشند نیز توسعه داده میشود مانند ارزش کالایی که با مقداری پول، مقایسه میشود، و اگر چنین مقایسه و سنجشی انجام نگیرد ارزش اقتصادی و مبادله ای موردی نخواهد داشت هر چند کالای مفروض به معنای اول و دوم دارای ارزش باشد.

باید توجه داشت که قوام مفهوم ارزش در هیچیک از معانی چهارگانه، به انجام فعل اختیاری نیست و به همین دلیل، اشیاء عینی میتوانند به همه این معانی، متصف به ارزشمندی شوند.

معنای پنجم ارزش، مطلوبیت فعل اختیاری است از آنجهت که مصلحت و منفعتی را برای

جامعه، تأمین میکند. و به همین معنی است که در علم حقوق، مورد استعمال واقع میشود. معنای ششم ارزش، مطلوبیت فعل اختیاری است از آنجهت که فاعل با اراده آزاد خود کاری را که دارای نتیجه معنوی و متعالی است انتخاب میکند، مانند کسی که با وجود نیاز خود به غذایی آنرا به دیگری میدهد و ایثار میکند و از لذت سیری خودش صرف نظر مینماید. و ارزش به این معنی است که در علم اخلاق، مورد بحث قرار میگیرد.

قوام این دو معنی (برخلاف چهار معنای گذشته) به انجام دادن فعل اختیاری است و از جهت مشابهتی که به یکدیگر دارند گاهی مورد اشتباه، واقع میشوند و ارزش اخلاقی با حقوقی، خلط میگردد. ولی باید توجه داشت که ارزش حقوقی، از تأمین منافع و مصالح جامعه، انتزاع میشود ولی ارزش اخلاقی، اعم از آنست و شامل کارهایی هم میشود که موجب کمال نفسانی خود شخص باشد هر چند نفعی برای جامعه نداشته باشد. از سوی دیگر در ارزش اخلاقی، انگیزه و نیت فاعل ملحوظ است و از اینرو کاری که از روی ریاکاری و خودنمایی انجام گیرد فاقد ارزش اخلاقی است در صورتیکه میتواند دارای ارزش حقوقی باشد. و به اصطلاح منطقی، بین موارد ارزش حقوقی و ارزش اخلاقی «عموم و خصوص من وجه» است، یعنی از جهتی مورد ارزش حقوقی، اعم از مورد ارزش اخلاقی است و از جهت دیگر مورد ارزش اخلاقی، اعم است و در مواردی هر دو ارزش، وجود دارد.

نکته ای را که لازم است در اینجا خاطر نشان کنیم اینست که چون در همه موارد ارزش، نوعی مطلوبیت لحاظ شده و مطلوبیت از مفاهیم ذات اضافه است یعنی از رابطه بین شخص صاحب رغبت و شیء مورد رغبت انتزاع میشود و رغبت یک امر روانی و درونی است و در اشخاص و حالات مختلف، تفاوت میکند از اینرو چنین توهمی بوجود آمده است که ارزش مطلقاً ملاکی جز رغبت و حالت روحی اشخاص ندارد و از اینجهت نمیتوان ارزش و مطلوبیت را حاکی از اوصاف عینی و روابط علی و معلولی آنها دانست بلکه از قبیل سلیقه های مختلف است که در اشخاص تفاوت میکند و مثلاً یکی رنگ سبز را می پسندد و دیگری رنگ نارنجی را.

البته توضیح کافی برای رفع این شبهه، در ضمن بحثهای آینده داده خواهد شد ولی از هم اکنون خاطر نشان میکنیم که لازمه تبعیت ارزش از رغبت درونی به هیچوجه نفی رابطه علی و معلولی نیست و روشن است که در مورد مطلوبیت و ارزش طبیعی غذا، میان غذا و تأمین نیازمندیهای بدن، رابطه تکوینی و حقیقی وجود دارد و همین رابطه است که منشاء رغبت انسان به خوردن آن میشود. چنین رابطه ای را در سایر ارزشها نیز میتوان یافت و از همین جا میتوان به رابطه ارزش و واقعیت پی برد.

## اعتبار

واژه «اعتبار» دارای معانی لغوی و اصطلاحی گوناگونی است که از جمله معانی لغوی آن، تأمل کردن، پندگرفتن، آزمودن، اعتنائمودن و به حساب آوردن است. و در اصطلاح فلاسفه چند دسته از مفاهیم به عنوان «اعتباری» شناخته میشوند:

- ۱- مفاهیمی که ما بازاء عینی و خارجی ندارند ولی صفت برای اشیاء عینی، واقع میشوند مانند مفاهیم «ممکن» و «ضروری» و «علت» و «معلول» و دیگر مفاهیم فلسفی. واژه اعتباری به این معنی، مساوی با معقول ثانی فلسفی است.
- ۲- مفاهیمی که نه تنها ما بازاء عینی ندارند بلکه صفت برای امور خارجی هم واقع نمیشوند بلکه فقط مفاهیم ذهنی به آنها متصف میگردند مانند مفاهیم «کلی» «جزئی» «تقصیه» «قیاس» و سایر مفاهیم منطقی. واژه اعتباری به این معنی، مساوی با معقول ثانی منطقی است.
- ۳- مفاهیم نسبی که متضمن نسبت به زمان یا مکان یا اشیاء دیگر است مانند مفاهیم پدر، فرزند، بالا، پایین، گذشته، آینده. این مفاهیم را بعضی از فلاسفه، جزء مفاهیم حقیقی دانسته اند و بعضی دیگر جزء معقولات ثابته فلسفی به حساب آورده اند. و به نظر ما قول دوم صحیح است و از اینرو در معنای اول، مندرج میشود.
- ۴- مفاهیمی که بواسطه اغراض خاصی بصورت استعاره از مفاهیم دیگر گرفته میشود تا اینکه تدریجاً وضع جدیدی می یابد مانند بسیاری از مفاهیمی که در موضوعات حقوقی مورد استفاده، واقع میشوند نظیر مفهوم «مالکیت» و «زوجیت».
- ۵- مفاهیم ساختگی و تخیلی که بکمک نیروی تخیل و واهمه پدید میآید و ابداً مصداق خارجی و ذهنی ندارد مانند نیش غول. اینگونه مفاهیم را «وهمی» نیز مینامند.
- ۶- واژه اعتباری در فلسفه، اصطلاح دیگری نیز دارد که در بحث اصالت وجود، بکار میرود و کسانی که قائل به اصالت وجود هستند ماهیت را اعتباری میدانند و برعکس، کسانی که قائل به اصالت ماهیت هستند وجود را اعتباری می شمارند. واژه اعتباری در این مبحث به معنای نوعی موجودیت بالعرض است.

با توجه به این توضیحات معلوم شد که واژه «اعتباری» هیچگاه به معنای «ارزشی» بکار نمیرود ولی پاره ای از مفاهیم ارزشی را میتوان از مصداق مفاهیم اعتباری به معنای اول یا سوم دانست چنانکه بسیاری از مفاهیم حقوقی از مفاهیم اعتباری بمعنای چهارم میباشند، ولی اعتباری بودن این مفاهیم به معنای مزبور چنین نتیجه ای را نمیدهد که مفاهیم حقوقی رابطه ای با واقعیات ندارند، چنانکه توضیح آن خواهد آمد.



باید و نباید

واژه های «باید و نباید» که در مورد امر و نهی به کار میروند در بعضی از زبانها نقش معنای حرفی را ایفاء میکنند (مانند لام امر و لاء نهی در زبان عربی) و در همه زبانها (تا آنجا که ما اطلاع داریم) جایگزین هیئت و صیغه امر و نهی میشوند چنانکه جمله «باید بگویی» جانشین «بگویی» و جمله «نباید بگویی» جانشین «نگویی» میشوند. ولی گاهی نیز بصورت مفهوم مستقل و به معنای واجب و ممنوع به کار میروند چنانکه به جای جمله انشائی «بگویی» جمله اخباری «واجب است بگویی» یا «گفتن تو واجب است» به کار میرود. این تفتنات کمابیش در همه زبانها وجود دارد و نمیتوان آنها را ملاک بحثهای فلسفی قرار داد و راه حل مسائل فلسفی را از پیچ و خم های زبان شناسی جستجو کرد. پس بهتر اینست که به کاوش درباره مفهوم «وجوب» پردازیم:

بدون شک مفهوم وجوب یک مفهوم ماهوی و حاکی از یک حقیقت عینی نیست و به عبارت دیگر ما بازاء خارجی ندارد ولی به اشیاء خارجی، نسبت داده میشود و از اینرو در ردیف معقولات ثانیه فلسفی و مفاهیم اعتباری به معنای اول، قرار میگیرد و در آنجائی که دلالت التزامی بر مطلوبیت متعلق آن برای شخص امر کننده داشته باشد از مفاهیم ارزشی بشمار میرود چنانکه معمولاً در بیان قواعد اخلاقی و ثمرهای حقوقی از واژه های باید و نباید و واجب و ممنوع، استفاده میشود.

واژه «وجوب» به صورتهای مختلفی استعمال میشود که مهمترین آنها این دو صورت است:

- ۱- وجوب در برابر امکان یکی از معقولات ثانیه فلسفی است که مرادف ضرورت به کار میرود و دارای اقسامی از جمله ضرورت ذاتی و ضرورت بالغیر و ضرورت بالقیاس میباشد. هنگامی که تعبیر «واجب الوجود» در مورد خدای متعال بکار میرود حکایت از ضرورت ذاتی و ازلی وجود برای ذات حق تعالی دارد و هنگامی که علت تامه پدیده ای موجود باشد معلول، وجوب بالغیر پیدا میکند یعنی وجوبی که از ناحیه علت آمده است. و هنگامی که اجزاء علت را با معلول بسنجیم یا معلول را با علت تامه مقایسه کنیم هر یک از علت و معلول نسبت بدیگری متصف به «وجوب بالقیاس» میشوند. بنابراین هر چیزی که سبب پیدایش چیز دیگری شود نسبت بآن چیز دیگر ضرورت بالقیاس دارد مثل ترکیب اکسیژن و نیتروژن که سبب پیدایش آب میشود پس چنین ترکیبی نسبت به آب، ضرورت بالقیاس دارد و هنگامی که میگوییم «باید اکسیژن و نیتروژن را با نسبت معینی ترکیب کرد تا آب بوجود بیاید» واژه «باید» حکایت از چنین وجوب و ضرورتی دارد. همچنین هنگامی که میگوییم «باید جنایتکار را مجازات کرد تا

جلو ارتکاب جرم گرفته شود و جامعه به امنیت برسد» چنین ضرورتی لحاظ شده است و نیز هنگامی که میگوییم «افراد جامعه باید راست بگویند تا اعتماد عمومی به گفتار یکدیگر حفظ شود» نیز چنین وجوب و ضرورتی ملحوظ است. و در هیچیک از این موارد، وجوب، قابل جعل و قرارداد و تابع رغبت و میل کسی نیست. ولی در دو جمله اخیر که یکی قاعده حقوقی و دیگری قاعده اخلاقی است حیثیت دیگری وجود دارد که وجوب و باید را به صورت مفهوم ارزشی در میآورد و آن مطلوبیت مجازات مجرم و مطلوبیت راستگویی برای قانونگذار و اتسانها است.

۲- وجوب در برابر حرمت بعنوان تکلیفی که با اراده الهی یا تصویب قانونگذار یا رأی مردم، تحقق می یابد و جمله خبری «مجازات جنایتکار در نظام حقوقی اسلام واجب است» از چنین وجوبی حکایت میکند. در مورد تحقق چنین تکلیفی چیزهایی موجود است که ممکن است منشأ تحقق آن بحساب آورده شود یکی مطلوبیت مجازات برای قانونگذار و اراده تشریحی او نسبت به انجام دادن آن. دیگری مصالحی که قانونگذار در نظر گرفته و براساس آنها مجازات را لازم دانسته است. و سومی فشاری که مجری قانون در درون خود نسبت به انجام آن، احساس میکند. اولی حالت درونی قانونگذار و سومی حالت روانی مجری قانون و دومی حقیقت خارجی است که بر انجام تکلیف مترتب میشود. ولی حقیقت اینست که مفهوم وجوب تکلیفی، حکایت از هیچکدام از این امور ندارد هر چند با همه آنها ارتباط دارد. بلکه این وجوب امری است اعتباری که در چنین زمینه ای اعتبار میشود و از قبیل مفاهیم اعتباری بمعنای چهارم از معانی ذکر شده برای واژه «اعتباری» است.

ولی باید توجه داشت که نه حیثیت ارزشی بودن وجوب و نه اعتباری بودن آن بمعنای اول و نه بمعنای چهارم هیچکدام مستلزم نفی رابطه آن با واقعیات نیست چنانکه توضیح آن خواهد آمد. و اینک نوبت آن فرا رسیده که توضیحی پیرامون حیثیات مختلف بحث و تفکیک آنها از یکدیگر بدهیم.

### تفکیک جهات بحث و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در اطراف مبحث رابطه ارزش با واقعیت، مسائل گوناگونی مطرح میشود که هر دسته از آنها مربوط به علم خاصی است مثلاً بحث در باره الفاظ ارزشی مانند واژه های خوب و بد و باید و نباید؛ و کیفیت وضع و استعمال آنها و اینکه این الفاظ در آغاز برای چه معنایی وضع شده اند و چه تحولاتی در آنها رخ داده تا آنجا که در معنای ارزشی بکار رفته اند؛ و اینکه استعمال آنها در این معانی، بصورت استعمال حقیقی است یا مجازی یا استعاره، و همچنین

بحث درباره اینکه الفاظ باید و نباید برای انشاء وضع شده اند یا اخباری؛ و اینکه چگونه عبارات انشائی و اخباری بجای یکدیگر بکار میروند و اساساً مفاد انشاء، اظهار مطلوبیت و حالات نفسانی است یا چیز دیگری؟ همه این مباحث و مانند آنها مربوط به علم بیان و شاخه هایی از زبان شناسی است و علماء اصول فقه بسیاری از اینگونه مسائل را مورد تحقیق قرار داده اند.

از سوی دیگر بحث درباره کیفیت انتزاع مفاهیم ارزشی و اعتباری و اینکه با چه مکانیزم ذهنی درک میشوند و چگونه بر یکدیگر مرتب میگردند و همچنین بحث درباره مراتب ذهن و کیفیت مصداق قرار گرفتن یک مرتبه برای مرتبه دیگر و بیان مراتب واقعیت و نفس الامر، و نیز بحث درباره معیار صدق و کذب در قضایای ارزشی و مانند آنها مربوط به روانشناسی فلسفی ذهن و معرفت شناسی است.

و اما آنچه مستقیماً با فلسفه حقوق و فلسفه اخلاق، مربوط میشود اینست که آیا قواعد حقوقی و اخلاقی خواه بصورت عبارت انشائی بکار روند و خواه بصورت عبارت خبری، آیا پایگاهی در واقعیات دارند و روابط علی و معلولی پدیده های خارجی، تأثیری در پیدایش یا احیاناً تحول آنها دارد یا نه؟

روشن است که مسائل مختلف یاد شده کمابیش با یکدیگر مرتبط اند و احیاناً ممکن است حلّ بعضی از آنها کمکی به حل مسائل دیگر کند ولی بنظر ما پایه قرار دادن مسائل زبان شناسی نه دلیل منطقی دارد و نه کمکی به حلّ مسائل فلسفی میکند بلکه علاوه بر اینکه بسلامت خارج شدن از پیچ و خم های آنها آسان نیست ممکن است موجب گمراهی در حلّ مسائل فلسفی نیز بشود. البته توضیح مفاهیم و معانی الفاظ مربوطه، کار مفیدی است چنانکه ما هم قبل از ورود در متن مسأله تا حدودی به این کار پرداختیم ولی منظور ما جلوگیری از مغالطات ناشی از اشتراک لفظی و ابهام معانی بود نه اینکه بخواهیم مسائل فلسفی را براساس توضیح معانی الفاظ، حل کنیم.

بهر حال، پس از ذکر این مقدمات، اکنون بحث خود را درباره اصل مسأله رابطه ارزش با واقعیت با تحلیلی از یک قاعده حقوقی شروع میکنیم:

#### تحقیق در رابطه ارزش حقوقی با واقعیت

هنگامی که یک نُرْم حقوقی مثلاً عبارت «دست دزد را باید برید» را در نظر بگیریم دست کم به چهار واژه بر میخوریم که از میان آنها واژه های «دست» و «بریدن» از مفاهیم ماهوی هستند که از امور عینی و خارجی خاصی حکایت میکنند ولی واژه های «دزد» و «باید»



موقعیت دیگری دارند زیرا دزد هر چند بر انسان خاصی اطلاق میشود ولی نه از آنجهت که انسان و دارای اندامهای معین و خصوصیات نوعی و ویژه ای است بلکه از آنجهت که «مال» کسی را ربوده است» پس برای درک معنای دزد باید مفاهیم «مال» و «ربودن» را مورد توجه قرار داد. واژه مال نیز هر چند بر امور عینی مثل طلا و نقره، اطلاق میشود ولی نه طلا از آنجهت که فلز مخصوص و دارای رنگ و خواصی میباشد، مال نامیده میشود و نه نقره از آنجهت که فلز دیگر و دارای خواص دیگری است بلکه از آن جهت که مورد رغبت انسانهاست تا بوسیله آن نیازمندی های مادی و روانی خود را تأمین کنند. بعلاوه، نسبت مال به شخص نیز نشانه مفهوم دیگری بنام مالکیت است که آنرا نیز باید مورد توجه قرار داد. همچنین «ربودن» مطلق تصرف خارجی در مال نیست بلکه تصرف عدوانی و پنهانی و بدون اجازه مالک است.

بدین ترتیب، ملاحظه میشود که این مفهوم، منحل به مفاهیم دیگری میگردد که هیچیک از آنها از قبیل مفاهیم ماهوی نیست.

از سوی دیگر واژه «باید» نیز از مفهومی اعتباری حکایت میکند که در زمینه استعمال آن امور متعددی، تحقق می یابد که هر یک از آنها به نحوی با این مفهوم ارتباط دارد و از جمله آنها این امور است:

- ۱- مصلحتی که قانونگذار در نظر گرفته.
- ۲- مطلوبیت تأمین آن مصلحت.
- ۳- رابطه مصلحت مزبور با فعل مکلف.
- ۴- اراده برخاسته از مطلوبیت تأمین مصلحت.
- ۵- تأثیری که وضع قانون در اراده مکلف و مع الواسطه در تأمین مصلحت دارد.
- ۶- وجوبی که با جمله مذکور، انشاء میشود...

نخست قانونگذار، امنیت اجتماعی را تصور میکند و لزوم آنرا تصدیق مینماید سپس ملاحظه میکند که دزدی کردن، این امنیت را به خطر میاندازد، بعد راه جلوگیری از آن را مجازات دزد و بریدن دست او تشخیص میدهد و اجراء این مجازات را برای حفظ امنیت اجتماعی «واجب» میداند، آنگاه ملاحظه میکند که اگر چنین قانونی وضع شود مسئولین اجرائی بر اساس آن اقدام به مجازات دزد خواهند کرد و از اینرو تصمیم میگیرد که این قانون را وضع کند و چنین تکلیفی را متوجه مسئولین مربوطه نماید و در این زمینه است که عبارت مزبور را انشاء و به وسیله آن وجوب مجازات را در ظرف اعتبار، ایجاد میکند.

امنیت اجتماعی که همان مصلحتی است که قانونگذار در نظر گرفته، مفهومی است که از روابط خاصی بین انسانها انتزاع میشود روابطی که موجب آسایش خاطر افراد جامعه و بالتبع

موجب سعادت عمومی می‌گردد. و رابطه آن با امور واقعی که همان روابط عینی در زندگی اجتماعی است روشن می‌باشد. و اما مطلوبیت آن برای قانونگذار یا مردم عبارتست از حالت روانی خاصی که از کیفیات نفسانی بشمار میرود و ملاک ارزشی بودن این نرُم حقوقی می‌باشد و برخلاف آنچه از سخنان بعضی از اندیشمندان غربی بدست می‌آید (۱) مطلوبیت امری است عینی روانی نه ذهنی، و گزاف و بی حساب، تحقق نمی‌یابد بلکه تابع قانون علیت می‌باشد.

مفهوم «لزوم» که به تأمین مصلحت نسبت داده شده نیز از قبیل ضرورت بالقیاس است که از رابطه امنیت اجتماعی با سعادت افراد جامعه، انتزاع می‌شود و اما خود سعادت، دیگر متصف به چنین وجوب بالقیاسی نیست و اگر تعبیر وجوب درباره آن بکار رود بمعنای مطلوبیت فطری آن می‌باشد و از قبیل مفاهیم ارزشی بمعنای سوم است.

همچنین بین اجراء قانون مجازات و تحقق این مصلحت، نوعی رابطه علیت برقرار است که وجوب مجازات از آن حکایت می‌کند. تصدیق به لزوم تأمین مصلحت و اجراء قانون مجازات، منشاء اراده وضع قانون می‌شود. بنابراین، تصمیم بر وضع قانون هم بی ارتباط با امور واقعی نیست. البته این تصمیم‌هنگامی گرفته می‌شود که تا حدودی تأثیر وضع قانون در اراده مسئولین بر اجراء آن، احراز شده باشد و آن هنگامی است که مسئولین و مکلفین به هر دلیلی باشد اجمالاً بناء بر اجراء قوانین گذاشته باشند. این تأثیر هر چند بصورت علیت تامه نیست زیرا مسئولین دارای اختیار تکوینی هستند و می‌توانند از اجراء قانون سر پیچی کنند ولی بدون شک از اجراء علت تامه بشمار میرود.

بعد از تحقق این مقدمات، قانون گزار با گفتن جمله «دست دزد را باید برید» یا با امضاء مکتوبی، قانون مزبور را تصویب می‌کند و بعبارت دیگر «وجوب اعتباری» را در ظرف اعتبار ایجاد می‌کند. این وجوب هر چند امری است قراردادی و اعتباری بمعنای چهارم، ولی بهیچوجه مستقل از امور واقعی و عینی نیست و با نظر دقیقتر قرارداد کردن و پذیرفتن قرارداد هم امری است واقعی و نفسانی، چنانکه عمل کردن بآن هم دارای آثار واقعی و عینی است و نقش قانونگذار، ایجاد انگیزه در مسئولین برای اجراء آن در شرایط خاصی است. خواه این نقش را بصورت امر و با جمله انشائی، ایفاء کند و خواه با جمله اخباری که دلالت مطالبی بر تحقق یافتن یک امر اعتباری دارد. و بالالتزام دلالت بر انشاء می‌کند.

بطور کلی هر قانونگذار برای هر قانونی هدف جزئی خاصی را در نظر می‌گیرد که اجراء قانون

(۱) در بسیاری از کلمات دانشمندان غربی روانی و ذهنی مساوی یکدیگر و در مقابل عینی به کار رفته

مربوط می‌تواند آنرا تحقق بخشد و ممکن است یک دسته از هدفهای جزئی تحت عنوان کلی تری مندرج شوند و هدف جزئی وسیله ای برای تحقق هدف کلی تری قرار گیرد و آن هدف هم بنوبه خود مقدمه و وسیله ای برای تحقق هدف بالاتری باشد تا به هدف نهائی برسد هدفی که مطلوبیت آن ذاتی بوده و دیگر وسیله ای برای هدف عالیتری نباشد.

هدف نهائی دارای ارزش بمعنای سوم است و اما هدفهای متوسط در صورتیکه وسیله بودن آنها برای رسیدن به هدف بالاتر، مورد توجه باشد از نوع امور ارزشی بمعنای دوم است و اما تکالیف حقوقی که توأم با حقیقی هستند مفاهیمی ارزشی بمعنای پنجم میباشند.

مثلاً مجازات دزد موجب امنیت اقتصادی، و مجازات قاتل موجب امنیت جانی، و مجازات تجاوزکننده به نوامیس مردم موجب امنیت عرضی و ناموسی است و همه آنها موجب امنیت اجتماعی بمعنای جامع کلمه میگردد و خود امنیت اجتماعی که هدف متوسط برای وضع این قوانین مختلف است وسیله ای برای تأمین سعادت اجتماعی میباشد.

بنابراین، سعادت اجتماعی که علی الفرض (۱) هدف نهائی قوانین حقوقی است دارای ارزش بمعنای سوم؛ و امنیت اجتماعی و امنیتهای خاص، دارای ارزش بمعنای اول و دوم؛ و قوانین خاص حقوقی دارای ارزش بمعنای پنجم میباشند هر چند ارزش بمعنای اول و دوم نیز بر آنها صادق است و در واقع ارزش بمعنای پنجم و ششم حالات خاصی از آنها میباشد. نتایجی که از این تحلیل بدست میآید عبارتست از:

۱- قواعد حقوقی و اخلاقی که همگی مشتمل بر واژه های واجب و ممنوع و باید و نباید و مانند آنها هستند، مستقیماً حکایت از واقعیات عینی نمیکند.

۲- مفاهیم غیر ماهوی که در این قواعد، مورد استفاده واقع میشوند همه به یک معنی، اعتباری نیستند بلکه اعتباری بودن بعضی از آنها بمعنای اول، و بعضی بمعنای سوم و بعضی دیگر بمعنای چهارم است و حتی یک لفظ مانند واژه «واجب» گاهی به معنای اول و گاهی به معنای چهارم اعتباری است.

۳- ارزشی بودن قواعد حقوقی بلحاظ مطلوبیت مفاد آنها برای قانونگذار یا مردم است و معمولاً عبارات حقوقی، دلالت التزامی بر مطلوبیت و در نتیجه بر ارزشی بودن دارند. ولی اهداف حقوقی بصورتهای دیگری دارای ارزش میباشند.

۴- اعتباری بودن و همچنین ارزشی بودن مفاهیم حقوقی بهیچوجه به معنای بی ارتباط بودن

(۱) در جای خودش توضیح داده خواهد شد که نظام حقوقی اسلام بعنوان جزئی از سیستم کلی نظامهای اسلامی، هدف عالیتری دارد که آن قرب خدای متعال است.

با واقعیات نیست بلکه همه آنها مبتنی بر واقعیات و مأخوذ از روابط عینی میباشند هر چند ممکن است در شناختن روابط عینی، اشتباهات و خطاهایی واقع شود.

۵- مفاهیم حقوقی از روابط علی و معلولی بین پدیده های خارجی و نفسانی بدست میآید و عموماً مشمول قانون علیت و مندرج در ضرورت بالقیاس هستند و در حقیقت، این ضرورت پشتوانه همه باید های حقوقی و اخلاقی است.

### تشخیص هدف حقوقی

مطالبی که تا کنون بیان شد در صورتیکه درست تصور شود تصدیق آنها چندان مشکل نیست ولی با این مطالب، تمام اشکالات در مسأله «ارزش و واقعیت» حل نمیشود و از جمله اشکالاتی که باقی میماند اینست که هدف یا هدفهای حقوق با چه معیاری تعیین میشود؟ آیا میتوان اهداف حقوقی را با براهین عقلی یا تجربی اثبات کرد یا انتخاب اهداف، تابع میل و سلیقه قانونگذار یا مردم است؟ در صورت اخیر، قواعد حقوقی پایه عقلانی خود را از دست خواهند داد زیرا منتهی به امری میشوند که معیار عقلانی ندارد.

در برابر این سؤال است که بعضی از اندیشمندان معتقد شده اند که اهداف حقوق و همچنین ایده آلهای اخلاقی، امری عقلانی نیستند و هر قانونگذاری هر هدف و ایده آلی را که دوست دارد و آنرا بپذیرد بپذیرد بدون اینکه بتوان هدفی را درست و صحیح دانست و برای صحت آن دلیلی اقامه کرد یا اینکه بتوان هدفی را نادرست و غلط نامید و دلیلی بر نادرستی آن آورد. این گرایش گاهی بنام «ارزش گرایی» نامیده میشود.

در مقابل، بعضی دیگر از اندیشمندان معتقد شده اند که هدفهای حقوقی و ایده آلهای اخلاقی را با حکم بدیهی عقل میتوان تعیین کرد و هر انسان عاقلی که ذهنش مشوب به شبهات و دلش اسیر هوسها و شهوات نباشد به خوبی میتواند درستی یا نادرستی هدف یا ایده آلی را تشخیص دهد چنانکه لزوم عدالت و امنیت و حفظ آزادی و سایر اهداف حقوقی و ایده آلهای اخلاقی، روشن و بدیهی است و همچنین نادرستی زورگویی و سلطه جویی و هرج و مرج طلبی و سایر ضد ارزشها، غیر قابل انکار است.

داوری تفصیلی در بین این دو گروه و بررسی همه سخنانی که در این زمینه گفته شده بدرازا میکشد و بخشی از آنها در ضمن بحثهای آینده خواهد آمد. آنچه در اینجا میتوانیم بگویم اینست که سخنان هیچکدام در بست صحیح نیست.

در پاسخ ارزش گرایان باید گفت:

اولاً مطالبه دلیل عقلی بر هر مطلبی صحیح نیست زیرا لازمه چنین توقعی اینست که یا مطالب بوسیله یکدیگر اثبات شوند و یا اینکه سلسله دلیلهای به بی نهایت بکشد یعنی لازمه آن یا دور است و یا تسلسل! و در جای خودش اثبات شده که هر قضیه نظری و اکتسابی باید در نهایت بوسیله اصول بدیهی، اثبات شود و در رأس سلسله براهین، قضیه محال بودن تناقض قرار گرفته که بحکم بدیهی عقل ثابت است. بنابراین، اگر صحت هندی با حکم بدیهی عقل، ثابت شود نباید آنرا بی دلیل و غیر عقلانی پنداشت.

ثانیاً لازمه پذیرفتن این نظریه آنست که هر کسی بتواند برای خودش قوانین حقوقی خاص و قواعد اخلاقی ویژه ای وضع کند و بر اساس آنها همه جرائم و جنایات را توجیه نماید! و در پاسخ بداهت گرایان باید گفت:

ادعای بدیهی بودن همه اهداف حقوقی، قابل قبول نیست و بهترین دلیل بر نادرستی آن اختلافی است که در میان طرفداران همین نظریه در اهداف حقوق و بداهت آنها وجود دارد و اگر صرف ادعای بداهت کافی باشد هر کسی میتواند هندی را برگزیند و دلیل انتخاب خود را بداهت آن، معرفی کند. بعلاوه اهدافی که ادعای بداهت در باره آنها شده احياناً منجر به تعارض و تناقض میشود چنانکه آزادی و مساوات در مواردی معارض با امنیت و عدالت میگردد، پس چگونه میتوان صحت همه آنها را بطور مطلق با حکم بدیهی عقل، اثبات کرد؟! و اما صحت آنها بطور مشروط و ترجیح یکی از اهداف بر دیگری محتاج به دلیل و موجب خروج از بداهت است.

بنظر ما راه حل این مشکل آنست که بین هدف نهائی و اهداف متوسط، فرق گذاشته شود. هدف نهائی که کلیترین اهداف حقوقی نیز میباشد یعنی سعادت دارای مطلوبیت فطری و همگانی است و با علم حضوری درک میشود و هیچگونه نیازی به دلیل عقلی یا تجربی ندارد. و اما اهداف متوسط مانند امنیت اقتصادی، حفظ و آزادیهای فردی و مانند آنها در شعاع هدف نهائی، مطلوبیت پیدا میکند و دلیل لزوم آنها تأثیری است که در رسیدن بآن دارد و بهمین جهت در دایره همین تأثیر هم محدود میشود. و همچنین راه تشخیص هدفهای جزئی تر، کشف رابطه آنها با هدفهای عالیتر و در نهایت با هدف نهائی است و این روابط بطور بدیهی ثابت نیست و اثبات آنها نیاز به دلیلهای عقلی و تجربی و احياناً نیاز به راهنمایی «وحی» دارد ولی هیچگاه تابع خواستها و سلیقه های شخصی نیست.